

بررسی ارتباط عناصر تصویری (تشبیه و استعاره) با درونمایه رمان سووشون

**A Review of the Relationship between Imaginative Elements (Simile and Metaphor)
with the Theme of the Novel "Suvashun"**

Mahmood Mehravaran
Mohammad Zarei

محمود مهرآوران
محمد زارعی -

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۴

Abstract

One of the most successful female writers in contemporary Persian literature is Simin Daneshvar who could compose and provide our country's literature with fine and great works due to her personal style. *Suvashun* is his most important and successful work which has attracted many readers since its first publication. Her works, particularly *Suvashun*, has ever been studied from different aspects. Using a descriptive-analytical method, the present paper seeks to review the relationship between imaginative elements (simile and metaphor) and the theme of the work by providing some examples. Simile and metaphor as two key elements are used by Simin Daneshvar to develop the theme of *Suvashun*. Similes and metaphors are mentioned, their relationship with the theme is analytically discussed, and the author's aims in using them are explained, respectively. Using similes and metaphors, Daneshvar has mostly tried to describe or interpret people, scenes, spirits, manners and characters. Therefore, her images are mostly direct, clear and plain. These images and descriptions have made the prose of the novel poetic to some extent.

Keywords: *Suvashun*, Imaginative Elements, Simile, Metaphor, Theme.

چکیده

سیمین دانشور از موفق‌ترین نویسندگان زن در ادبیات معاصر ماست که با داشتن سبک شخصی توانست آثار زیبایی را خلق و به ادبیات کشورمان ارائه کند. سووشون مهم‌ترین و کامیاب‌ترین اثر وی مخاطبان زیادی را از همان آغاز تا به امروز به خود جلب کرده است. آثار دانشور، بخصوص سووشون از جنبه‌های مختلف تا به امروز مورد بررسی قرار گرفته است. این مقاله می‌کوشد با آوردن نمونه‌ها و به روش توصیفی-تحلیلی ارتباط عناصر تصویری (تشبیه و استعاره) با درونمایه این اثر، مورد بررسی قرار گیرد. تشبیه و استعاره دو عنصر کلیدی است که سیمین دانشور از آنها در پروردن درونمایه سووشون بهره برده است. در ابتدا تشبیهات و بعد از آن استعارات طرح شده و به طور تحلیلی ارتباط آنها با درونمایه بررسی و مقاصد نویسنده در مورد استفاده از این تشبیهات و استعارات بیان گردیده است. دانشور با تشبیه و استعاره بیشتر کوشیده است که اشخاص، صحنه‌ها، روحیات و خلیقات را توصیف یا تعبیر کند؛ بنابراین تصویرهایش بیشتر مستقیم، روشن و واضح است. این تصویرها و توصیف‌ها نثر رمان را تا حدودی شاعرانه کرده است.

کلیدواژه‌ها: سیمین دانشور، سووشون، عناصر تصویری، تشبیه، استعاره، درونمایه.

مقدمه

رمان سووشون شرح حرکت‌های ضد استعماری ایلات و عشایر قشقایی در برابر حاکمان و کارگزاران سیاسی و نظامی آنها و همچنین انگلیسی‌هاست که ایران و مخصوصاً منطقه فارس را اشغال کرده بودند. این حرکت‌های ضد استعماری در اثر کمبود و گرانی آذوقه و مواد غذایی مصرفی مردم و همچنین به غارت رفتن آنها برای تأمین آذوقه سربازان اشغالگر بود. این موارد، فکر اصلی و مضمون این داستان است که تمام چهارچوب رمان سووشون برپایه آن شکل گرفته است و سیمین دانشور قصد دارد که مخاطب در هنگام مطالعه داستانش به این موارد دست یابد. دانشور برای انتقال خواسته و درونمایه اصلی داستان خود به شیوه‌های گوناگون عمل می‌کند و از عناصر تصویری برای درک بهتر و ملموس و محسوس‌تر کردن مطلب بهره می‌گیرد. استفاده از عناصر تصویرساز به‌ویژه تشبیه و استعاره از راه‌هایی است که دانشور برای این منظور در پیش گرفته است. مقاله حاضر، این رمان را از این منظر بررسی کرده است.

پیشینه موضوع

درباره سیمین دانشور، سبک او و ویژگی‌های رمان سووشون از دیدگاه‌های مختلف، در کتاب‌های مربوط به نقد، ادبیات معاصر، داستان و رمان امروز فارسی و مقالات گوناگون مطالبی دیده می‌شود. در هر نوشته، از یک منظر یا موضوع به این رمان نگریسته و داستان آن بررسی شده است. از جمله «تحلیل ساختاری رمان سووشون»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد؛ «رویکرد جامعه‌شناختی و فمینیستی در تحلیل رمان سووشون سیمین دانشور»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد و مقالات «تحلیل گفتمان غالب در سووشون»، «تحلیل درونمایه‌های سووشون از نظر مکتب‌های ادبی و

گفتمان‌های اجتماعی»، «جنبه‌های نمادین رمان سووشون»، «بررسی و تحلیل بن‌مایه‌های اخلاقی و تعلیمی سووشون» و «عامل زمان در رمان سووشون». اما درباره تصاویر و ارتباط تصویر با درونمایه در این رمان نوشته‌ای دیده نشد.

تصویر

درباره تصویر آراء و تعاریف گوناگون اما نزدیک به هم وجود دارد. در اینجا برای اینکه در نوشتار خود معیاری داشته باشیم یکی از تعاریف و توصیفات را از تصویر ارائه می‌کنیم. «تصویر و تصویرگری، معانی مصداقی و ضمنی فراوان دارد. تصویرگری به‌طورکلی استفاده از زبان است در بازنمایی اشیاء، اعمال، احساسات، افکار، تصورات، حالات روحی و هر تجربه حسی و فراحسی... اغلب تصویرها به‌وسیله زبان تمثیلی و مجازی، استعاره، تشبیه، مجاز مرسل و امثال آن درست می‌شود» (کادن، ۱۳۸۰: ۱۹۷).

درونمایه

«درونمایه داستان که گاه از آن به فکر اصلی یا مضمون و یا پیام داستان تعبیر می‌شود، دیدگاه و جهت‌گیری نویسنده است به موضوع داستان... در حقیقت موضوع به آنچه که هست دلالت می‌کند و درونمایه به آنچه که باید، اشاره دارد. نویسنده به کمک درونمایه از مخاطبش می‌خواهد تا از دید او به داستان نگاه بیفکند...» (مستور، ۱۳۹۱: ۳۰). همچنین در کتاب عناصر داستان می‌خوانیم: «درونمایه، فکر اصلی و مسلط در هر اثری است؛ خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و وضعیت و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. به بیانی دیگر، درونمایه را به‌عنوان فکر و اندیشه حاکمی تعریف کرده‌اند که نویسنده در داستان اعمال می‌کند؛ به همین جهت است که می‌گویند درونمایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی

شخصیت‌های اصلی داستان

این رمان با توجه به موضوع و حجم خود شخصیت‌های متعددی دارد ولی دو شخصیت بیش از همه نمود دارند: زری و یوسف. یوسف یکی از بنیادی‌ترین شخصیت‌های این رمان، انسانی آرمانی است که به مبارزه با ظلم و استعمار می‌پردازد. یوسف سیاوشی تنهاست در محاصره جمع انبوه دشمنان و مخالفان ظالم جاهل. حتی برادرش نیز به او پشت کرده و برای منافع خود با وی مخالفت می‌ورزد. سووشون تلفظ محلی سیاوشان است و به صورت نمادین در این رمان به کار گرفته شده است. البته شخصیت‌های داستان را با قرائنی می‌توان نماد چندین شخصیت تاریخی و مذهبی و اسطوره‌ای گرفت. یوسف و سیاوش یک نفرند که از دید مصداقی با شخصیت جلال آل احمد نیز تطابق دارد. «در اصل رمز یوسف مانند عکس برگردانی است که از هر زاویه بنگریم یکی از قهرمانان تاریخ و اسطوره فرهنگ ایرانی و حتی بشری را می‌بینیم که فدای سعادت قومی یا ملتی می‌شود اما مصدق و آل احمد خصوصاً مورد نظر نویسنده‌اند (رنجبر، ۱۳۹۱: ۹۷). سیاوش (یوسف) مظهر پاکی، معصومیت و بی‌آزاری و پیام‌آور صلح و گفتگو است. هرگز رحیمیان در کتاب ادوار نثر فارسی درباره شخصیت‌های اصلی این رمان می‌نویسد: «یوسف و زری، دو قهرمان اصلی داستان که همکاری با بیگانه و حضور او را در وطن خود برنمی‌تابند، گاه به شخصیت واقعی جلال آل احمد و بانو دانشور نزدیک می‌شوند و گاهی از آنها فاصله می‌گیرند...» (رحیمیان، ۱۳۸۸: ۲۴۱).

در این رمان شخصیت اول به زنی به نام زری داده شده است که از این جهت کار سیمین دانشور دارای نوآوری است. شخصیت این زن بخصوص در اواخر رمان حماسی است و شوری انقلابی به پا می‌کند که بسیار به پرورش درونمایه داستان کمک

نویسنده‌اش را نشان می‌دهد» (میر صادقی، ۱۳۸۸: ۱۷۴). کلیدی‌ترین درونمایه این رمان مبارزه با استعمار است. باینکه سیمین دانشور خود نه آدمی سیاسی بوده و نه شمی سیاسی داشته، با تأثیرپذیری از همسرش جلال آل احمد در آثار خود، به شرح و تبلیغ آرا و عقاید سیاسی وی پرداخته است. عقاید و آرایبی مانند وطن‌پرستی، پشتیبانی از مظلومان، ستیز با ظالمان، رسوا کردن دخالت‌های بی‌مورد بیگانگان و استعمارگران در امور داخلی و دولتی و زندگی مردم ایران.

موضوع رمان

قالب‌های داستانی به‌ویژه رمان، ابزاری برای ترسیم و شرح بسیاری از رویدادهای اجتماعی، تاریخی و عاطفی به زبانی هنری و جذاب است. دانشور هم از این ابزار به‌خوبی استفاده کرده تا مقطعی از تاریخ اجتماعی ایران را به رنگ عاطفه در داستان نشان دهد. این رمان تصویری جالب است از رفتار سیاسی و اجتماعی و اخلاقی مردم شیراز در زمان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط قوای بیگانه و شامل صحنه‌هایی است که رفتار و امور مردم عادی را تحت تسلط یک ارتش خارجی، نشان می‌دهد. «سووشون بیشتر روایت رفتار خودپوی سیاسی ایلات و عشایر قشقایی در برابر اشرافیت حاکم و کارگزاران نظامی آنان از یک‌سو و نیروهای مسلح انگلیسی اشغالگر ایران و دیگر نیروهای بیگانه از سوی دیگر است. در رفتار سیاسی عشایر، مجموعه‌ای گونه‌گون از انگیزه‌ها و علل اجتماعی سیاسی نقش دارد که آگاهی از آن به درک کنش اجتماعی تاریخی این نیروها کمک می‌کند. نخستین عامل تعیین‌کننده، کمبود و گرانی غله، قند، چای و دیگر کالاهای اساسی و مصرفی ایرانیان و نیروهای مهاجم بیگانه است...» (اسحاقیان، ۱۳۸۵: ۱۶).

کرده است. درونمایه‌ای که امیدوار و سربلند کنندهٔ مظلومان و نجات دهندهٔ ستمدیدگان است. با ورود دانشور به عرصهٔ داستان‌نویسی معاصر، دریچهٔ تازه‌ای برای نویسندگان زن گشوده شد. همچنین باعث شد تا مسائل خانوادگی و اجتماعی مربوط به زنان در این آثار مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. به‌گونه‌ای که: «ظهور برخی از زنان در عرصهٔ نویسندگی فارسی، به‌ویژه با شهرتی که سیمین دانشور پس از رمان سووشون به دست آورد، امید بیشتری برای برآمدن نسلی از زنان نویسنده را پدید آورد. هم پدید آورندهٔ سووشون زن بود و هم قهرمان اصلی آن (زری) به‌عنوان یک زن در هیئت چهرهٔ اول داستان ظاهر شده، به‌خوبی خصلت‌های جنس خود را فرافکنی کرده است. دانشور بعد از این هم در داستان‌های کوتاه و حتی در کتاب اخیرش جزیرهٔ سرگردانی- با همهٔ حرف و نقدهایی که در مورد آن هست - اغلب داستان زنان را دستمایهٔ کار خویش قرار داده است» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۳۵۵ و ۳۵۶).

سیمین دانشور در رمان سووشون بر امید و امیدواری بسیار تأکید می‌کند. یوسف در شرایط سختی به مبارزه با ظلم می‌پردازد و باور دارد که اگر پدر او به مبارزه می‌پرداخت، شرایط برایش آسان‌تر بود و اگر او هم دست از مبارزه بردارد، شرایط برای فرزندش خسرو سخت‌تر می‌شود. پس به مبارزه ادامه می‌دهد و بسیار امیدوار است که خسرو (نماد همه فرزندان آینده سرزمین ایران) بتواند این راه را به غایت ایده آتش برساند. در واقع سیمین دانشور می‌خواهد بگوید که زندگی تکرار می‌شود، یوسف می‌میرد اما آرمان‌هایش که نمرده است؛ یوسف در وجود فرزندش با آرمان‌هایش دوباره به حیات خود و مبارزات خود ادامه می‌دهد.

با توجه به جنبه‌های ادبی و تصویری رمان

سووشون متوجه می‌شویم که نویسنده طبیعت را به سبک خاص خود منعکس می‌کند و مقداری احساس شاعرانه نیز دارد. برخلاف درونمایهٔ داستان که زبان و بیانی پرصلابت و تند و تیز (چیزی شبیه به طرز بیان جلال آل احمد) را اقتضا می‌کند، سیمین دانشور با زبانی نرم و تصویرهایی دل‌انگیز داستان خود را به جلو می‌برد. وی درکل و برخلاف جلال آل احمد انسانی بدبین نیست؛ هیچ چیز را بد نمی‌بیند، همه چیز را خوب می‌شنود، زبان به بدگویی دراز نمی‌کند و در یک کلام امیدوار است. این ویژگی محصول تأثیر زندگی سیمین دانشور در آثار وی است؛ تجربهٔ هرکس در زندگی در دیدگاه، نحوهٔ بیان و تصویرسازی‌های او در اثرش منعکس می‌شود؛ آن‌گونه که نویسندهٔ کتاب صور خیال در شعر فارسی بر این مسئله تأکید می‌کند: «از آنجاکه هر کسی در زندگی خاص خود تجربه‌های ویژهٔ خویش دارد، طبعاً صور خیال او نیز دارای مشخصاتی است و شیوهٔ خاصی دارد که ویژهٔ خود اوست... نوع تصاویر هر شاعر صاحب اسلوب و صاحب شخصیتی بیش و کم اختصاصی اوست و آن‌ها که شخصیت مستقل شعری ندارند، اغلب از رهگذر اخذ و سرقت در خیال‌های شعری دیگران آثاری به وجود می‌آورند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۱).

یک حالت عرفانی خاص بر متن و زبان و بیان آثار دانشور جاری است، یک حالت ماوراءالطبیعه. او به خدا ایمان دارد و تجلیاتش را در عالم حس می‌کند. عشق، دوستی، امید و آزادی از تجلیات اوست که در سرتاسر آثار دانشور منعکس شده است. با همین احوالات است که به سیمین دانشور یک حالت پیش بینی دست می‌دهد. در سووشون مرگ یوسف را پیش بینی می‌کند و همچنین پیش بینی آزادی ایرلند را که در رمان سووشون توسط (مک ماهون) و خوابی که می‌بیند، این عمل انجام می‌شود.

نانوایی را خورده، از درد دل مثل مار سرکوفته به پیچ و تاب افتاده - مثل وبازده‌ها عق زده. می‌گفتند نانش از بس تلخه قاطی داشته رنگ مرکب سیاه بوده...» (دانشور، ۱۳۹۰: ۶). مشابه‌هایی مانند مار سرکوفته، وبازده‌ها و مرکب سیاه، خبر از وخامت اوضاع و در مضیقه بودن مردم می‌دهد و آزار و آسیبی را که از نانوایان به مردم رسیده، ملموس و محسوس می‌کند.

«زری نفهمید کی عروس بله گفت. گیلان تاج دست گذاشت روی بازویش و آهسته گفت: مامانم تشکر کردند. بهش خوب ... باقی حرفش در صدای هل‌هل و فریاد گوشخراش موسیقی نظامی که دنبال مبارک باد را گرفته بود گم شد. انگار بر طبل جنگ می‌کوفتند» (همان: ۹). مشابه به (بر طبل جنگ کوفتن) به‌خوبی احساس نفرت زری را از مجلسی که در آن حضور دارد نشان می‌دهد.

«به مک ماهون گفتم: بله جانم، مردم این شهر شاعر متولد می‌شوند اما شماها شعرشان را کشته‌اید. گفتم پهلوان‌هایشان را اخته کرده‌اید. حتی امکان مبارزه هم باقی نگذاشته‌اید که لااقل حماسه‌ای بگویند و رجزی بخوانند... گفتم سرزمینی ساخته‌اید خالی از قهرمان. گفتم شهر را کرده‌اید عین گورستان، پرجنب و جوش‌ترین محله‌اش محله مردستان است...» (همان: ۱۸). در این قسمت درونمایه داستان با برهنگی خاصی بیان شده است: وصف حضور بیگانگان در ایران و زیر و رو کردن فرهنگ غنی ایران و از بین بردن آرمان‌های این سرزمین و قهرمان‌های آن است. تشبیه شهر به گورستان به‌خوبی نشان دهنده این اوضاع است.

«از مزرعه‌ای گذشتند که کاهوهایش به ردیف عین سربازهای یک هنگ زیر لایه‌ای از غبار ایستاده بودند و بعد از مزارعی که دار و ندار و کال و نرسیده خود را از بوته‌های خیار و بادنجان و

سیمین دانشور هنگام توصیف عناصر و اشیاء طبیعت نگاهی ویژه دارد. یک حالت خاص شاعرانه که جلوه‌ای ویژه به آثار وی و به خصوص سووشون داده است. این فرآیند بیشتر از طریق استعاره انجام می‌گیرد که طی آن سیمین دانشور حالات و روحیات خود را در طبیعت می‌بیند. نویسنده کتاب بلاغت تصویر این حالت را همدلی با شیء می‌نامد و توضیح می‌دهد: «در حالت همدلی، من شاعر یا نویسنده با شیء همراه و همدل می‌شود، پیرامون آن می‌چرخد و حالت روحی خود را به شیء تسری می‌دهد. احساس همجوشی با طبیعت موجب می‌شود تا شاعر یا نویسنده احساس و آگاهی خود را به شیء انتقال دهد» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۷۱).

سیمین دانشور (زری) زمانی که همه ناامیدند، می‌خواهد امیدوار باشد. امید به پیروزی خیر دارد. خیری که وعده داده شده و پیروزی‌اش حتمی است؛ پیروزی که بعد از یک دوره تلاطم و تشویش در روحیات مردم جهان، بالأخره رخ می‌دهد. اینها جان و درونمایه داستانند. برای ابلاغ درونمایه، ایجاد همدلی در داستان و محسوس و ملموس کردن صحنه‌ها، نویسنده از ابزارهای بلاغی بهره می‌برد که تشبیه و استعاره دو عنصر مهم در این کارند. در اینجا نمونه‌هایی از نحوه انعکاس درونمایه به کمک عناصر تصویرساز تشبیه و استعاره بررسی می‌شود.

بررسی تشبیهات

هنگام مطالعه رمان سووشون به تشبیهاتی برمی‌خوریم که نویسنده توسط آنها مستقیماً درونمایه را هدف قرار داده است: «در شهر همین اخیراً چو افتاده بود که حاکم برای زهر چشم گرفتن از صنف نانوایان، می‌خواست است یک شاطر را در تنور نانوایی بیندازد، چون هر کس نان آن

گوجه فرنگی و هندوانه بر آفتاب پهن کرده بودند...» (همان: ۳۳). استفاده از استعاره مکنیه (ایستادن کاهوها و پهن کردن مزارع، محصولاتشان را بر آفتاب) پویایی خاصی به این قسمت بخشیده است. اما تشبیه کاهوها به سربازهای یک هنگ قابل توجه است. نویسنده آنقدر مشغول جلوه دادن به درونمایه است که در آوردن مشبه به برای مشبه‌های خود از اصطلاحات و مفاهیم جنگی استفاده می‌کند که این حاصل حضور بیگانگان و سربازان بیگانه در میان مردم و عجین شدن آنها با زندگی روزمره آنهاست. تصاویر در رمان بار عاطفی دارند. «عاطفه در تصویر یعنی تزریق روح انسانی در اشیاء؛ یعنی تجسم حالات روحی و عاطفی مانند دلهره، غم، تشویش، شور و اشتیاق و عشق و نفرت در اشیاء و اجزاء تصویر» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۵۴).

«زری چشم دوخته بود به چراغ‌های ایوان و گوش به صداهای باغ داشت. نمی‌دانست از کجا شروع کند. عین دیوانه‌های بعد از ظهری دل پرتلاطمی داشت، اما ظاهر آرامی به خود گرفته بود ... در باغ جیرجیرک‌ها و قورباغه‌ها با هم حرفشان شده بود. غیر از این نه صدایی بود نه جنبشی ... و دلش آشوبی می‌شد که نگو. درخت‌ها زیر لحاف سنگین آسمان خوابشان برده بود. کاش بادی می‌آمد یا او می‌توانست مثل باد، نهیب بزند و آدمها و درخت‌ها را به حرکت برانگیزد. کاش آسمان صاف می‌شد و باغی می‌شد پر از میلیون‌ها چشم. کاش لب‌های وراج درخت‌ها سر حرف را باز می‌کردند...» (دانشور، ۱۳۹۰: ۱۱۶). احساس خفقان و عدم تحرک و پویایی بر این قسمت از متن و تشبیه‌ها و استعاره‌های آن جاری است. زری احساس تنهایی می‌کند. احساس می‌کند امیدی نیست. تشبیه درون زری به حالت دیوانه‌های بعد از ظهری که در دیوانه خانه دیده بود، خبر از درون

متلاطم و مشوش وی می‌دهد. صدایی از انسان‌ها نیست. تنها صدایی که می‌آید صدای جیرجیرک‌ها و قورباغه‌هاست. آسمان که مظهر وسعت و سخاوت است به لحافی سنگین تشبیه شده و درخت‌ها که مظهر سرسبزی و امیدند، در زیر آن به خواب رفته‌اند (استعاره مکنیه). آسمانی که سنگین شده استعاره از ظلم و خفقانی است که مردم آن دوره، گرفتارش بودند و درخت‌ها استعاره از انسانهای بیداردلی است که حالا بر اثر تن دادن به ذلت، به خواب فرورفته‌اند. سیمین دانشور امیدوار است، امید دارد که کاش بادی می‌آمد (یعنی کسی می‌آمد و این انسانهای به خواب غفلت فرورفته را بیدار می‌کرد) یا چه بهتر اینکه خود او (زری) می‌توانست مانند باد باشد و با صولت خود انسانها را از خواب غفلت بیدار کند و از زیر یوغ اسارت و ظلم ظالمان (که می‌تواند حاکم شهر باشد یا انگلیسی‌ها) برهاند. کنار هم آمدن آدم‌ها و درختها به وضوح این مطلب را می‌رساند که مقصود نویسنده از درخت‌های به خواب رفته زیر لحاف آسمان همان انسان‌های سکوت کرده زیر شلاق ظلم و تن داده به ذلت و خواری هستند. در ادامه نویسنده باغی پر از چشم (شهری یا کشوری یا دنیایی پر از انسان‌های بیدار و فهیم) و آسمانی صاف (شهر یا کشوری یا دنیایی عاری از ظلم و ستم) را آرزو می‌کند. او آرزو می‌کند که ای کاش درخت‌های وراج (انسان‌هایی که حرف زدن را خوب بلدند اما هیچ نمی‌گویند) سر حرف را باز کنند و برای رهایی از این وضعیت خفت بار چیزی بگویند.

«زری به شوهرش نگاه کرد که چند صندلی آن طرفتر نشسته بود. چشم‌های یوسف او را می‌نگریست. چشم‌هایی که از آسمان همین روزهای بهاری پررنگ‌تر بود... انگار همیشه یک قطره اشک ته چشم‌های یوسف نهفته بود. مثل دو

«یوسف به زنش سیلی زد و این اولین باری بود که چنین می‌کرد و زری نمی‌دانست که آخرین بار هم خواهد بود. آمرانه گفت: در غیابم فقط یک مترسک سر خرمی! و رهایش کرد و از تپه سرازیر شد. عین یک ببر وحشی بود. زری بی‌اختیار بلند شد. باید به او می‌رسید و او را آرام می‌کرد. هیولای شوهرش را می‌دید که به دیوار باغ حاکم رسید و آنجا ایستاد...» (همان: ۱۱۸). از جاهایی که زری مرگ یوسف (سیمین دانشور مرگ جلال آل احمد) را پیش بینی می‌کند، همین قسمت است. تشبیه زری به مترسک سر خرمین هوشمندانه است. آری زری بی‌حضور یوسف هیچ نیست و مانند مترسک سر خرمین است و یا بهتر است بگوییم هرآنگاه که در میان مردم جامعه‌ای عده‌ای نباشند که آگاهانه به امور بنگرند، حساب بقیه پاک است و مانند مترسک سر خرمین هستند و هیچ اراده‌ای از خود ندارند. یوسف به ببر وحشی و هیولا تشبیه شده است تا هم هیبت او و هم خشم و شجاعتش نشان داده شود که به تأثیرگذاری این قسمت از متن بر مخاطبان افزوده است.

«یوسف که رفت، عمه خانم کاسه بلور پر آبی را که دستش بود و در آن برگ‌های سبز نارنج انداخته بود پشت سرش به زمین ریخت و رفت که پشت سر مسافر، سوره انعام بخواند و به جهتی که مسافر رفته فوت کند. آدمیزاد چیست؟ یک امید کوچک، یک واقعه خوش چه زود می‌تواند از نو دست و دلش را به زندگی بخواند. اما وقتی همه‌اش تودهنی و نومیدی است، آدم احساس می‌کند که مثل تفاله شده، لاشه‌ای، مرداری است که در لجن افتاده...» (همان: ۱۴۵-۱۴۶). آدمیزاد چیست؟ یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی است که سیمین دانشور در آثار خود از قبیل سووشون به شرح آن پرداخته است. دلهره‌ها و آرامش‌ها، سرگردانی و ثبات انسان‌ها مورد توجه وی است.

تا زمرد مرطوب. عین زمردهای گوشواره‌هایش...» (همان: ۱۲). بسیاری از منتقدان گفته‌اند و می‌دانیم که در رمان‌های سیمین دانشور شخصیت‌ها تکرار شده‌اند؛ اغلب دو شخصیت اصلی در آنها هستند که بسیار با خصوصیات نویسنده، یعنی سیمین دانشور و همسرش جلال آل احمد، مطابقت دارد. نویسنده با یک استعاره مکنیه (چشمهای یوسف او را می‌نگریست) و تشبیه روشنی چشم او به آسمان بهاری و بلکه روشن‌تر از آن (تشبیه تفضیل)، احساس مثبت مخاطب را به یکی از شخصیت‌های اصلی داستان جلب می‌کند. یکی از اهداف درونمایه این رمان قرار دادن شخصیت‌های ضد استعماری مقابل ظالمان استعمارگر است که شخصیت یوسف به‌خوبی در این رمان مورد استفاده قرار گرفته و با این نوع تصویرگری‌ها به تقدیس آن افزوده شده است.

«پا شوید برویم آنجا روی آن نیمکت کنار آن کشتی گل که در ساحل سبزه‌ها لنگر انداخته بنشینیم. زری شما هم بیایید... این کشتی جنگی که بار گل دارد تحفه سر فرماندهی قشون ماست...» (همان: ۱۳). مک ماهون خبرنگار نظامی قشون بیگانه با ملیت ایرلندی، یکی از دیگر شخصیت‌های کلیدی این رمان است. زیباترین تصویرآفرینی‌های این رمان زمانی است که این شخصیت وارد صحنه می‌شود. ترکیب‌های اضافی-تشبیهی (کشتی گل) و (ساحل سبزه‌ها) و در پی آن ترکیب وصفی (کشتی جنگی) قابل توجه است. کشتی جنگی خود استعاره از همان گل‌هایی است که در کنار آنهاست، هدیه سرفرماندهی قشون است که با هم تناسبی ندارند. کشتی گل در واقع کشتی جنگی است و از هرگونه لطافتی خالی است. زمانی که ظلم فراگیر باشد و عاطفه‌ها مرده، دیگر گل‌ها نیز زیبایی خود را از دست داده و چهره‌ای زشت و نفرت‌انگیز به خود می‌گیرند.

برخلاف جهت هرگونه خطری بود. می دانست نه جرأتش را دارد و نه طاقتش را... و چنین آدمی نمی تواند دل به دریا بزند. درست است که مثل چرخ چاه هر روزی عین روز دیگر، یکنواخت چرخیده بود، درست است که از صبح تا شام چرخ زندگی را مثل حسین کازرونی با پا چرخانیده بود... اما لبخند و نگاه و گفتار و لمس و بوی آدمی که دوست می داشت، پاداش او بود... نه، واقعا کاری از او ساخته نبود...» (همان: ۱۹۳).

به روشنی پیداست که سیمین دانشور در رمان سووشون زندگی خود با جلال آل احمد را به طرز دیگری روایت می کند. سیمین دانشور (زری) برخلاف آل احمد (یوسف) نه اهل سیاست بود و نه اهل خطر کردن. زری در حقیقت یک فرشته است. یک زن ایده آل ایرانی که شوهر و بچه هایش را دوست دارد و به زندگی اش می رسد. با این اوصاف او نمی تواند مبارزات شوهرش یوسف را تاب بیاورد. زری خود را به چرخ چاه تشبیه می کند که بسیار با معنی است. اینچنین زنی مانند چرخ چاه است و هستی خود را هر روز صرف زندگی و تربیت بچه ها و رسیدن به شوهرش کرده است. یکی از مهم ترین مشخصه های درونمایه این داستان، دعوت به صلح و جنگ ستیزی و همچنین دعوت به عشق و دوستی است. این مشخصات مستقیماً با شخصیت خود سیمین دانشور (زری) مطابقت دارد. در عین حال هم نمی تواند مانع یوسف (آل احمد) و کارهایش شود. چرا که او در حال ستیز با ظلم است که این هدف والایی است. باید بگذارد آنها (یوسف و ...) با دست و فکر آزادشان و با وسیله هایشان کاری بکنند.

«صدای ابوالقاسم خان: همشیره راست می گوید. دوره، دوره او نبود. برادر، اگر روحت اینجا حاضر است، مرا حلال کن. دلم می خواست فهم و شعور و سواد تو را داشته باشم و چون

این انسان در جو خفقان و ناامیدی به تفاله بی مصرف و مردار بی اراده تشبیه شده است. انسانی که نتواند آزادی داشته باشد و نتواند سرنوشت خود را رقم زند، تفاله و مردار است، در لجن فرورفته و بی فایده دست و پا می زند. یوسف به سمت مرگ می رود. پیش بینی زری است اما امید هست. انسان بعد از فلاکت ها و پستی ها باز زود می تواند دست و دلش را به زندگی بخواند. نباید ناامید بود؛ اگر یوسف رفت، امید دوباره ای (خسرو پسر یوسف) هست. اینگونه است که یکی از عمده ترین مشخصه های درونمایه داستان های سیمین دانشور از قبیل سووشون امید به آینده است. امیدی که به صورت آرمانی متعالی هرگز نمی میرد و فقط از شخصی به شخص دیگر منتقل می شود تا در نهایت ثمره شیرین آن آرمان به بار نشیند و مورد استفاده انسان های دیگر قرار گیرد.

«زینگر می گفت پسر برادرت مثل شیر شرز به میدان آمد. یکتا پیراهن و گیوه به پا، همه را پس زد... حالا زن داداش چرا خسرو با لباس آبرومندی جلو مردم نرفته؟...» (همان: ۱۵۰).

زمانی که نویسنده به یوسف و فرزند یوسف می رسد تشبیهاتی مثل شیر شرز را به کار می برد که به وضوح قصد نویسنده در برجسته کردن قهرمان های داستان خود و در نتیجه پروردن درونمایه را نشان می دهد. جالب این که این تشبیه از جانب نماینده استعمار (زینگر) گفته می شود که نوعی شکست طرف متخاصم است.

«قلیان را که برای یوسف آماده می کرد می اندیشید که ترسو یا شجاع، با شیوه زندگی و با تربیتی که او را برای چنین زندگی آماده ساخته، محال است بتواند دست به کاری بزند که نتیجه اش به هم خوردن وضع موجود نباشد. آدم برای کارهایی که بوی خطر از آنها می آید، باید آمادگی روحی و جسمی داشته باشد و آمادگی او درست

شب به انسانی تشبیه شده که نفخ کرده، آن هم از چه، از کابوس و هراس (استعاره مکنیه). اینجا آغاز راهی است که زری گذشته خود را کنار گذاشته و اعتماد به نفسش بیشتر می‌شود. زبان او از لحاظ تلخی به دم مار تشبیه شده است که گویا آماده ریختن زهر به دشمنان است.

«دکتر عبدالله خان دست زری را گرفته بود... زری دستش را با حجب واپس کشید. پیرمرد آهی کشید و با صدای آرام و عمیقی گفت: نمی‌دانم کجا خوانده‌ام که دنیا مثل اتاق تاریکی است که ما را با چشمهای بسته وارد آن کرده‌اند. یک نفر از ما ممکن است چشمش باز باشد. ممکن است یک عده بخواهند با کوشش چشمهای خود را بازکنند و یا ممکن است بخت کسی بخواند و یک نوری از یک روزن ناگهان بتابد و آن آدم یک آن بتواند ببیند و بفهمد. شوهر شما از آن اشخاص نادری بود که از اول یادشان رفته بود چشمهایش را ببندد. چشم‌ها و گوش‌هایش باز بود. حیف که فرصتش کم بود...» (همان: ۲۸۴).

در این بند دنیا به اتاقی تاریک تشبیه شده که انسانها با چشم بسته وارد آن می‌شوند. شاید به جرات بتوان گفت که مقصود اصلی سیمین دانشور از نوشتن این داستان و پروردن درونمایه آن در کل همین موضوع باشد که این دنیا و شیوه زندگی و سعادت را در آن به مخاطبش آموزش دهد. دنیا و هستی یکی از عناصری است که سیمین دانشور آن را بسیار حلاجی کرده است (به‌خصوص در رمان جزیره سرگردانی و جلد دومش ساریان سرگردان). این دنیا، دنیایی است که همه (نه فقط تعداد اندکی) در آن باید چشمشان باز باشد، چرا که این دنیا پر از زینگرها و پر از روباه‌های مکار است؛ و در این صورت است که می‌توان دنیایی متعالی و به دور از خدعه و نیرنگ و ستم داشت. یوسف به‌تنهایی چشمش باز بود و به همین خاطر تنها ماند

نداشتم مسخره‌ات می‌کردم. برادر تو مثل یک سرو آزاد... صدای پاهایی روی شن‌های خیابان باغ می‌آمد. صدای پاها به ایوان که می‌رسید قطع می‌شد و از نو ادامه می‌یافت و زری چشم بر هم گذارده بود و احساس می‌کرد که مثل یک انار مکیده همه شیر جانش را از تنش بیرون کشیده‌اند» (همان: ۲۴۴-۲۴۵).

یوسف را کشته‌اند. ناامیدی سرازیر شده است. یوسف با تشبیه زیبا و بجایی به سرو آزاد مانند شده است. سرو مظهر سربلندی و بی‌نیازی و آزادگی است. یوسف در عین سربلندی و آزادگی تنها می‌ماند و در تنهایی می‌میرد. حال دیگر زری مانند اناری شده که تمام شیر جانش را مکیده باشند. دیگر بدون یوسف هیچ است. و از این به بعد است که مقدمات تحول شخصیت زری آماده شده و در اواخر داستان می‌بینیم که شخصیت زری کاملاً رنگ عوض کرده و به شخصیتی حماسی و با صلابت تبدیل می‌شود... از این به بعد تشبیهات و استعاراتی که آورده می‌شود، به کلی رنگ عوض می‌کنند که غالباً از این تشبیهات و استعارات نوعی ناامیدی و خشونت و سیاهی موج می‌زند، مانند دو نمونه زیر: «زن‌ها به دیدارش بلند شدند. اما او هیچکس را درست نمی‌دید تا بشناسد. عزت‌الدوله استثنا بود. عین مار افسا...» (همان: ۲۴۵).

«این هم سرجنت زینگر با دامن کوتاه چین‌دار... می‌نشیند پشت چرخ خیاطی سینگر و هی بدوز و هی بدوز... چقدر تندتند پا می‌زند. چشم‌هایش می‌دود از این سر پارچه تا آن سرش. زیگزاگ می‌دوزد. نه خیر شبکه است. پارچه مثل جگر زلیخا سوراخ سوراخ شده...» (همان: ۲۹۵).

«عاقبت شب نفخ کرده از کابوس و هراس دست از سر زری برداشت. سپیده که زد از جا بلند شد. زانوهایش نا داشت و زبانش مثل دم مار تلخ بود...» (همان: ۲۷۶).

می دانست که از هیچ کس و هیچ چیز در این دنیا نخواهد ترسید...» (همان: ۲۸۶). «زری گفت: شما کار خودتان را در این دنیا کرده‌اید. حکایت شما حکایت پهلوانی است، اما شوهر بدبخت من یک حکایت ناتمام غمگین بود...» (همان: ۲۸۷).

از مواردی که گرایش سیمین دانشور به روح و عرفان را می‌توان دریافت، همین نوع جملات است. یک حالت عرفانی خاصی در این قسمت از متن به مخاطب منتقل می‌شود. رابطه دکتر عبدالله خان و زری در اینجا همان رابطه پیر و مرشد در میان عارفان است. به گونه‌ای که بعد از این می‌بینیم، زری با راهنمایی‌های این پیر به مرغی تشبیه می‌شود که از قفس آزاد شده باشد (روح انسان مانند مرغی است که باید آن را از قفس آزاد کرد) و این به گونه‌ای است که زری احساس می‌کند درونش روشن شده و هیچ چیز در این دنیا (برخلاف قبل) وجود ندارد که او بخواهد از آن بترسد.

توصیف ظاهر و درون

انبوهی از تشبیهات و استعارات در متن رمان سوروشون وجود دارند که به توصیف چهره‌ها و اشخاص، اشیاء و عناصر طبیعت و حالات درونی افراد و دیدگاه‌های درونی آنها می‌پردازد. این تشبیهات و استعارات باعث غنی شدن متن این کتاب و همچنین محکم شدن چهارچوب داستان و پرورش درونمایه یا درونمایه‌های داستان شده است. تصویرها بیشتر دیداری‌اند؛ یعنی ظاهر و باطن موصوفی را در پیش چشم مجسم می‌سازند: «تصویر دیداری احساس یا ادراک است؛ در عین حال به چیزی نادیدنی یا درونی نیز دلالت دارد؛ یا نمایشگر آن است و می‌تواند در عین حال نماینده یا بازنماینده باشد... تصویر ممکن است به صورت توصیف یا به صورت استعاره متحقق شود» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۲۱۰).

و در تنهایی خاموش شد. در آخر زری نتیجه‌گیری می‌کند و با تشبیهی، یکی از مقاصد اصلی درونمایه داستان خود را ذکر می‌کند: انسانهایی مثل دکتر عبدالله خان دیگر پیر شده‌اند و از کار افتاده و به حکایت پهلوانان شبیه هستند. حکایت پهلوانانی که در جامعه امروزه دیگر از حد افسانه هم گذشته و دیگر هیچ کس توجهی به آن نمی‌کند. اما یوسف به حکایت ناتمام غمگین تشبیه می‌شود که بسیار زیبا و بجاست و دارای مقصود. حکایت یوسف درست است که غمگین بود اما مهم‌تر اینکه ناتمام مانده است؛ این یعنی کسانی هستند که راه وی را ادامه داده و حکایت ناتمام غمگینش را به انجامی خوش تمام کنند.

در بندی دیگر سیمین دانشور هوشمندانه انسان را به حکایت تشبیه کرده است. دست خود انسان است که چه نوع حکایتی باشد؛ تلخ، شیرین یا زشت. انسان‌ها با اراده خود می‌توانند برای حکایت زندگی خود، نویسنده خوبی باشند. بدن انسان ممکن است ضعیف باشد اما همین انسان دارای روحی به وسعت آسمان‌هاست. تصویری که از انسان و ویژگی‌های او به‌ویژه خصوصیات روانی‌اش می‌سازد چنین است: «باز دست زری را در دست گرفت و پیامبرانه افزود: من دیگر آفتاب لب بامم... در این دنیا همه چیز دست خود آدم است... آدمیزاد حکایتی است. می‌تواند همه جور حکایتی باشد. حکایت شیرین، حکایت زشت... و حکایت پهلوانی... بدن آدمیزاد شکننده است اما هیچ نیرویی در این دنیا، به قدرت نیروی روحی او نمی‌رسد، به شرطی که اراده و وقوف داشته باشد...» (همان: ۲۸۵).

این هم تصویری ملموس و پویا از حالات زری: «زری مثل مرغی بود که از قفس آزاد شده باشد. یک دانای اسرار به او ندا و نوید داده بود. نه یک ستاره، هزار ستاره در ذهنش روشن شد. دیگر

استعمارگری است و چرخ خیاطی سینگر نماینده هر صنعت و تکنولوژی استعماری است که با ورود روزافزون این انسانها و صنایعشان به ایران، بر تسلط استعمارگران بر ایران و زیر اسارت رفتن ایرانیان و مستعمره شدن آنها، می‌افزاید: «هرکس چرخ خیاطی سینگر می‌خرد خود مستر زینگر با آن قد و بالای غول آسا، مفت و مجانی ده جلسه درس خیاطی به او می‌داد...» (همان: ۶).

«دده سیاهی با یک منقل آتش که دود اسفند از آن بلند بود عین جنّ بو داده به اتاق آمد...» (همان: ۹).

«وقتی با غلام و مدیر داخلی از باغچه بی گل بیمارستان می‌گذشتند، زن جوانی را دیدند که روی یک لحاف کهنه زیر درخت کاج خوابیده. زن صدای پا را که شنید چشم‌های بسته‌اش را باز کرد و درانید. زری شناختش. هرچند صورتش به رنگ خاک کف باغچه درآمد بود» (همان: ۱۰۲). نویسنده به زیبایی از عنصر دم دست (خاک باغچه) استفاده کرده که بسیار فهم تشبیه را ملموس کرده است.

«رفتم به خانه خرابه‌اش. مثل گوسفند چشمهایش را به من دوخت و حلال بودی طلبید. داد زدم از اول حلال کرده بودم. تو که مرا می‌شناسی» (همان: ۱۱۳). چشم‌های چوپان به چشم‌های گوسفند تشبیه شده است که تناسب در این تشبیه مشهود است.

«هرمز از سر خوشی خندید. ابوالقاسم خان نگاه شررباری به او انداخت. هرمز جامش را ناشیانه به لب برد و قیافه‌اش درهم شد و جرعه‌ای به سختی فروداد و گفت: عموجانم راست می‌گویند. پدرش تشر زد: کی از تو علقه مضغه نظر خواست؟» (همان: ۱۲۵).

علقه مضغه (خون بسته شده) که الفاظش از قرآن گرفته شده، هم می‌تواند ترکیب کنایی باشد و

«و یوسف به زنش خندید. همیشه سعی می‌کرد به روی زنش بخندد. با لب‌هایی که انگار هم سجاج داشت و هم دالبر و دندان‌هایی که روزی روزگاری از سفیدی برق می‌زد و حالا از دود قلیان سیاه شده بود» (دانشور، ۱۳۹۰: ۵).

عمدتاً سیمین دانشور در توصیف رفتار و سکنات و چهره یوسف و خانواده‌اش عناصری را به کار می‌برد که مستقیماً احساس مثبت مخاطب را به این اشخاص جلب می‌کند و باعث همدلی بیشتر مخاطب با آنها می‌شود: «یوسف صورت زن را در دو دست گرفت و روی اشک‌ها را بوسید و گفت: پاشو صورتت را بشور. حالا موقع این حرف‌ها نیست. شده‌ای عین صورتک روی خشت. به خدای احد و واحد خودت از این صورتک‌ها که می‌سازی هزار بار قشنگ‌تری» (همان: ۱۹).

تشبیه‌هایی که در مورد بچه‌های زری و مخصوصاً دخترهای دوقلواش به کار می‌رود سرشار از احساس و معصومیت است: «دوقلوها، مینا و مرجان مثل دوتا گنجشک جیرجیر می‌کردند و دور میز صبحانه می‌پلکیدند» (همان: ۲۰). «زری روی سنگ‌ها نشست و نفس زنان گفت: یک دقیقه صبر کن. قلبش مثل قلب کفتر چاهی می‌زد» (همان: ۱۱۷).

توصیف شخصیت‌های فرعی و منفی

از زری و خانواده‌اش که بگذریم به چهره‌های منفی این داستان و همچنین اشخاص فرعی برمی‌خوریم. نویسنده در توصیف این نوع چهره‌ها غالباً نگاهی منفی دارد و رنگ تشبیهات و استعارات، سیاه و تیره است. در نتیجه این اشخاص که اغلب چهره‌های منفی داستان هستند، با این تشبیهات و استعارات نقاب از چهره پلیدشان برداشته می‌شود.

یکی از شخصیت‌هایی که با وجودش درونمایه این داستان پرورده شده، شخصی به نام زینگر و چرخ خیاطی‌اش است. زینگر نماینده هر

هم تشبیهی. در کل در مورد انسان پست و حقیر می‌گفته می‌شود که خودنمایی می‌کند.

اشیاء و عناصر طبیعت

توصیف اشیاء و عناصر طبیعت نیز در رمان سووشون از طریق تشبیه و استعاره انجام گرفته که درونمایه داستان را بسیار پرورده است. اکنون به تشبیهات پرداخته می‌شود:

«سروها، نخل‌های زیتنی، درخت‌های نارنج همه چراغان شده بودند... درخت‌های بزرگ با گلوپ‌های بزرگ و درخت‌های کوچک با گلوپ‌های کوچک. عین ستاره» (همان: ۹-۱۰).
«اول عروس و داماد باهم رقصیدند. دنباله بلند لباس عروس مثل ستاره دنباله دار روی قالی کشیده می‌شد و سنگ‌ها و منجوق‌ها و مرواریدهای لباسش در نور چراغ می‌درخشید» (همان: ۱۱).

مشبه به ستاره مکرراً در این اثر مورد استفاده نویسنده قرار گرفته است. «دیروز صبح بود که دوقلوها را بر سر تلنبار شکوفه‌های بهار نارنج برده بود. مینا دست‌هایش را به هم زده بود و گفته بود: ای خدا، چقدر ستاره» (همان: ۳۷).

گویی نویسنده علاقه خاصی به ستاره دارد. آنگونه که در داستان کوتاهی که از زبان مک ماهون در فصل نوزدهم این رمان ذکر می‌کند، عنصر اصلی این داستان که برای کودکان گفته شده، ستاره است. آنجا که خداوند ستاره بخت همه بندگان را برای خودشان می‌فرستد و رقم زدن سرنوشتشان را بر دوش خودشان می‌نهد.

«گلبرگ‌های بهار نارنج، زیر درخت‌ها، انگار ستاره‌های سوخته، خشک خشک شده بودند و قهوه‌ای می‌زدند» (همان: ۵۶). باز هم استفاده از مشبه به (ستاره) مشاهده می‌شود.

«طبق کش اولی گفت: اگر این کار را نکنیم، نان‌ها را ازمان می‌قاپند. آن هم نان خانگی، تنک

انگار برگ گل محمدی» (همان: ۳۲). تشبیه نان به برگ گل محمدی قابل توجه است. زیرا این رمان مربوط به دوره‌ای است که نان سالم و خوشمزه (به دلیل فروختن انبارهای گندم به نیروهای اجنبی) به سختی در دسترس مردم قرار می‌گرفت.

«به حسن آقای عطار، سفارش تباشیر هندی می‌داد که مثل برف سفید بود و زیر دندان آدم صدا می‌کرد و آدم احساس می‌کرد سلامتی می‌جود» (همان: ۱۳۶). مشبه به (برف) بسیار زیبا به کار رفته است. برف احساس لطافت و خنکی را به انسان القا می‌کند که نویسنده توانسته با این تشبیه احساس خوردن تباشیر هندی را به مخاطب به خوبی انتقال دهد.

«بزم آرا آفتابه لگنی آورد که از درخشندگی و زردی به طلا می‌مانست. حوله کلفت گل‌داری روی دستش بود و صابون عین گلابی بود. صابونی که برای زری در حمام گذاشته بودند شبیه یک سیب بود» (همان: ۱۸۷). مشاهده می‌شود که نویسنده حتی به توصیف صابون و آفتابه نیز از طریق تشبیه پرداخته که نگاه دقیق وی را به اشیاء نشان می‌دهد.

نمونه‌هایی دیگر از کاربرد تشبیه برای القای احساس نزدیکی به اشیاء، دقت، توصیف و تأکید: «از آبدارخانه که می‌گذشت به غلام برخورد که یک بشقاب پسته و فندق تازه دستش بود. انگار به پوسته سبز پسته‌ها سرخاب مالیده بودند و فندق‌های تازه شبیه گل‌های مصنوعی بودند که از برگ‌های ریزه بریده شده باشند» (همان: ۱۹۰).

«مادیان را کتل بسته بودند. سرتاسر زین را با پارچه سیاه پوشانده بودند... یک ملافه سفید که جا به جا با جوهر گل سنبل‌ی رنگ شده بود، عین یک کفن خون‌آلود روی سحر قرار داشت» (همان: ۲۹۶).

«دسته کلید دست مینا بود که داد به مادرش و گفت: حالا ما را هم ببر تماشا! ای خدا چه چراغ‌هایی! چقدر ستاره!» (همان: ۲۹۷).

حالات و دیدگاه‌های درونی اشخاص

حالات و دیدگاه‌های درونی اشخاص داستان نیز تا حد زیادی با تشبیه و استعاره معرفی و مشخص شده است. سیمین دانشور به عنوان دانای کل حالت‌های درونی و دیدگاه‌های خاصی را از خلال شخصیت‌های داستان خود نقل می‌کند. این مسائل به وسیله تشبیه و استعاره رنگین‌تر شده و باعث شده که مخاطب هرچه بیشتر با مکنونات شخصیت‌های داستان آشنا شود:

«پدر گفت: دوست داشتن که عیب نیست باباجان. دوست داشتن دل آدم را روشن می‌کند. اما کینه و نفرت دل آدم را سیاه می‌کند. اگر از حالا دلت به محبت انس گرفت، بزرگ هم که شدی آماده‌ی دوست داشتن چیزهای خوب و زیبای این دنیا هستی. دل آدم عین یک باغچه پر از غنچه است. اگر با محبت غنچه‌ها را آب دادی باز می‌شوند، اگر نفرت ورزیدی غنچه‌ها پلاسیده می‌شوند» (همان: ۲۷).

«و مرد غریب در آبدارخانه مثل سنگ خوابیده بود، یوسف گاه خودش می‌رفت و به صدای تنفس او گوش می‌داد و گاه زنش را می‌فرستاد» (همان: ۱۹۱). تشبیه خواب عمیق از خستگی زیاد به خوابیدن مثل سنگ بسیار رساست. این تشبیه با اغرق همراه است و در جایی دیگر در این رمان با این تشبیه مواجه می‌شویم: «بعد دختر کدخدا آمد و شیر کثیفی در یک ظرف سیاه آورد جلومان گذاشت و قفل صندوق چوبی را با کلید باز کرد و دو قرص نان سیاه درآورد و داد خوردیم... مثل سنگ تا صبح خوابیدیم» (همان: ۲۰۷).

یکی از موضوعات مرکزی این رمان مسئله مرگ است. مرگ چیزی است که زری از آن می‌ترسد. واهمه دارد که یوسف از دست برود و به همین خاطر در قسمت‌های مختلف، نویسنده به موشکافی مسئله مرگ می‌پردازد. مرگ به زیبایی

به طوفانی تشبیه شده که سیم‌های اعصاب و مغز را پاره می‌کند: «زری جواب نداد و خانم مسیحادم دنبال کرد: می‌دانی ما دکترها باید به مرگ عادت کنیم. باید از علامت‌هایش نترسیم. اما من ترسیدم. انگار یک طوفانی آمد، همه سیم‌های اعصاب و مغزم را پاره کرد و روی هم انداخت و قاطی کرد» (همان: ۲۱۸).

«زری لب‌هایش را گزید و خانم مسیحادم زد به گریه و گفت: غروب که می‌شود همچین دلم تنگ می‌شود که... انگار یک خروار آهن می‌آورند و روی قلبم انبار می‌کنند» (همان: ۲۱۹). غم‌هایی که بر دل هجوم می‌آورند به خروار آهن تشبیه شده و از تاثیرگذاری بالایی برخوردار است.

تصویری دیگر متناسب با صحنه‌ای غم‌انگیز: «چشم مادیان که به جنازه افتاد، گوش‌هایش را تیز کرد و پایش را چنان بر زمین کوفت که انگار بر طبل می‌کوبد. و زری احساس کرد بر قلب او می‌کوبد... به نظر آمد که اشک از چشم مادیان سرازیر شد روی بینی‌اش... به یاد حرف زن میانسالی افتاد که سال‌ها پیش برایش نقل سووشون گفته بود» (همان: ۲۹۶).

بررسی استعارات

یکی دیگر از عناصر مؤثر در خلق تصویر استعاره است. از میان تشبیه و استعاره، دومی تصویری‌تر و خیالی‌تر است؛ زیرا عین یک چیز را به جای چیز دیگری می‌گذارد و تصور می‌کند. شدت همانندی و تأکیدی که در استعاره هست بسیار بیشتر از تشبیه ذهن را متوجه فرد، شیء یا مفهومی می‌سازد. گرچه استعاره می‌تواند تصاویر را خیالاتی و انتزاعی بکند اما در این میان دانشور به جهت اهمیت، نخواست موضوع و درونمایه آن را فدای تصویرسازی محض بکند؛ بنابراین بیشتر استعاره‌ها در متن، آشنا و مناسب هستند.

«یوسف تا چشمش به نان افتاد گفت: گوساله‌ها، چطور دست میرغضبشان را می‌بوسند! چه نعمتی حرام شده و آن هم در چه موقعی» (همان: ۵). گوساله‌ها استعاره است از مزدوران و بادمجان دور قاب‌چین‌های حاکم که به روشنی رنج نویسنده از ظلم و نابرابری را ترسیم می‌کند.

«زری اندیشید همه جمعند: مرهب و شمر و یزید و زینب زیادی و هند جگرخوار و عایشه. و این آخری هم فضّه و ناگهان به صرافت افتاد: من هم که حرف‌های یوسف را می‌زنم» (همان: ۹). وصف مجلس عروسی دختر حاکم و حضار آن است. مرهب و شمر و یزید و هند جگرخوار و... استعاره است از زنان و مردانی که از وضع اسفناک مردم عادی بی‌خبرند و در حال عیش و نوش هستند. حاکم و اطرافیانش به جای اینکه به فکر مشکلات رعیت باشند، با افرادی مثل زینگر انگلیسی بیگانه همنشین شده و به عشرت پرداخته‌اند.

«خانم حکیم آمد روی صفّه، جلو بلندگو... از روی کاغذی که دستش بود به فارسی خیر مقدم گفت... از مجموع حرف‌های زری اینطور فهمید که برای مشغول کردن فرزندان جنگنده‌شان که به شهر گل و بلبل برای مرخصی آمده‌اند، نمایشی ترتیب داده‌اند تا آنها با روحیه‌ای قوی با غول فاشیسم بجنگند و شیطان را به جهنم بفرستند و اینکه از مهمان نوازی ایرانی‌ها متشکرند که جنگ آنها را بر علیه شیطان یعنی هیتلر آسان کرده‌اند و گفت که هیتلر میکروبی است و سرطان است و باید این غده سرطانی را دریاورند» (همان: ۳۷).

در این قسمت استعاره و تشبیه با طنز تلخ آمیخته شده است. آمده‌اند برای قشون بیگانه زورگو که ایران را اشغال کرده‌اند، نمایش اجرا کنند که چه که یکی مانند خود (شیطان فاشیسم = هیتلر) را از صحنه روزگار محو کنند. شیطان استعاره است از هیتلر که به میکروب و غده سرطانی نیز تشبیه شده است. جالب

این است که اشغالگران انگلیسی که خود دست هزاران شیطان را از پشت بسته‌اند، آمده‌اند که شیطان (هیتلر) را از بین ببرند!

«سهراب گفت: مگر تو روزنامه گاهی چیزی هم می‌نویسند؟ آنجا شایع بود که نعش سرهنگ و افسرهای دیگر را می‌آورند شهر و ازشان تشییع جنازه رسمی می‌کنند و ادامه داد: اما ما غیر از آرزوهای بزرگ تقصیری نداشتیم. بعد از برخورد با این روباه‌های مکار دیدم اگر یک دقیقه دیگر لباس آن ناکام تنم باشد، دیوانه می‌شوم» (همان: ۱۹۷).

روباہ مکار تعبیری استعاری است برای انگلیس در دهه‌های اخیر و تعبیر دانشور در اینجا بسیار بجا است. یکی از نمودهای آن زینگر انگلیسی است که واقعاً روباهی مکار است. موضوع سخن بازتاب درگیری بین ایلات قشقایی و بویراحمدی با نظامیان دولتی است. این نظامیان برای پادگان‌هایی که در اختیار نیروهای بیگانه بود، آذوقه و اسحه می‌بردند. جریان یک جنگ نابرابر که سربازان و افسران ایرانی قربانی این ماجرا بودند. سیمین دانشور این حادثه را محکوم کرده و از زشتی و رسوایی آن پرده برمی‌دارد. درعین اینکه اشغالگران در حال مکیدن خون این مملکت بودند چرا فرزندان این مرز و بوم به اختلاف با یکدیگر پرداخته و خون یکدیگر را بریزند؟

«یوسف به خنده گفت: می‌توانم یادت بدهم. درس اول شجاعت برای تو فعلاً این است. همان وقت که می‌ترسی کاری را بکنی، اگر حق با توست، درعین ترس آن کار را بکن. ای گربه ملوس من!» (همان: ۱۳۱). گربه ملوس استعاره است از زری ...

«زری روی پله بیرونی خزینه نشسته بود و ننه سید با گل سرشور آمیخته با گل سرخ، سرش را به نرمی چنگ می‌زد. می‌اندیشید که حیف برآقی این مرمرهای سفید که به گل آلوده شود» (همان: ۱۳۱).

از نمونه‌های بسیار زیبای تصویری، کاربرد صنعت استعاره مکنیه است که در سرتاسر رمان سووشون از آن بسیار استفاده شده است. استعاره مکنیه به طرز خاصی در آثار سیمین دانشور جلوه می‌کند و می‌توان گفت که استفاده از این صنعت برای وی به سبک شخصی تبدیل شده است. نمونه‌هایی از این ابزار تصویرساز عبارتند از:

«و یاد زمستان بخیر که لب جوی‌ها نرگس‌ها باز می‌شدند و عکس خود را به آب یادگاری می‌دادند و آب می‌گذشت و گمشان می‌کرد و به حوض می‌ریخت بی‌اینکه آدم ببیندش. فقط صدای گذرش را می‌شنید. و بهار که می‌شد بنفشه‌های سفید و بنفش، نجیبانه به آب گذرا سلام و علیک می‌کردند و هیچ توقعی نداشتند» (همان: ۵۶).

«لب یک جوی آب دور خرنده، زلف عروسانی داشتند که صد رحمت به بیوه‌های چرک و خاک گرفته. لب جوی دیگر انواع میمون داشتند که گرد و غبار از سر و رویشان بالا رفته بود و گلهای ناز که چشمها را تنگ کرده بودند تا به هم بگذارند و با غروب آفتاب بخوابند» (همان: ۵۶).

«آن شکار روباه یادت هست سهراب؟ چقدر خوشحال شدم که روباه سرت را کلاه گذاشت و تو نتوانستی تیر درکنی. با وجودی که من گوشه‌هایم را گرفته بودم اما از لگدی که تفنگ به ترقوه آدم می‌زند دلم به هم می‌خورد» (همان: ۱۸۶). ترکیب استعاری لگد زدن تفنگ جالب توجه و زیباست.

«عاقبت ماشین سبزی با چراغ‌های روشن تو آمد. معلوم بود راننده یادش رفته است چراغ‌ها را خاموش کند و گرنه آفتاب زودتر از مهمان‌ها رسیده بود و شانه درخت‌ها را بوسیدن گرفته بود» (همان: ۱۹۱).

نویسنده حتی از بی‌اهمیت‌ترین دلیل (خاموش نبودن چراغ ماشین) استفاده می‌کند و به دنبال آن استعاره مکنیه زیبایی خلق می‌کند: «به باغ نگاه

۱۶۲). مرمز سفید استعاره از گردن زری است. «و باز صدای عمه که زبان گرفته است: خدیجه برو حلوی گل زرد بپز... برای گل سرخ من که زرد شده که خزان کرده... ای وای که های‌هایم رفت و وای وایم ماند» (همان: ۲۶۰). گل سرخ استعاره از زری است و خزان کردن برای او توصیف است. نویسنده به‌خوبی با این تصویر و تصویرهای دیگر که ترسیم می‌کند، اندوه و غم از دست رفتن یوسف برای زری و عمه و اطرافیان را به مخاطب نشان می‌دهد.

«عمه پیدایش نبود و وقتی عزت‌الدوله مادر، مادر! رودم رود! کرد و از سروی حرف زد که ریشه‌اش قطع شده و روی زمین واژگون شده... زری هم از حوضخانه بیرون آمد» (همان: ۲۸۸).

سرو استعاره از یوسف است که به خاطر ویژگی‌های خاصش (بی‌نیازی، آزادگی و...) در این رمان با شخصیت یوسف تطابق مناسبی برقرار کرده است؛ زیرا یوسف شخصی آزاده و جسور و بی‌باک است.

«چشم خانم مسیحادم در چشم زری خیره شد اما چشم‌ها نگاه نداشت. هرچند صاحب چشم‌ها جوان جوان بود. چشم‌ها دو گودی ناامید بودند و صاحبشان از لاغری خشکیده می‌نمود... رنگش زردتر از آفتابی بود که اینک بر سر دیوار روبرو روی آخرین ردیف آجرها نشسته بود» (همان: ۲۱۷).

نسبت دادن خیره شدن به چشم به‌تنهایی نوعی استعاره مکنیه است. رنگ چهره‌اش به زردی آفتاب تشبیه شده که با اغراق در تشبیه نیز مواجهیم. آفتاب هم روی آخرین ردیف آجرها نشسته که استعاره مکنیه (تشخیص) است.

«ده روز می‌شد که یوسف رفته بود گرمسیر و هوا در باغ کم از گرمسیر نداشت. همیشه تابستان همینطور عجله می‌کرد و زیر پای بهار را می‌روفت» (همان: ۵۶).

کرد، به نظرش آمد که باغ شادابی خود را از دست داده... یک لحظه خیال کرد درخت‌ها ماتشان برده، بربر تماشایش می‌کنند. بعد دید که درخت‌ها می‌لرزند و سر تکان می‌دهند و بعد آرام می‌گیرند. بعد اندیشید: خود را آماده خواب می‌کنند! اما گنجشک‌ها بر سر شاخه‌ها که بیدارند و مثل خاله زنک‌ها در حمام زنانه، از هم گله می‌کنند» (همان: ۲۴۱-۲۴۲).

متن سووشون دارای توانایی‌های استعاری و خیالی بالایی است. به گونه‌ای که بعضی از قسمت‌های آن (مثل این نمونه) که خیال پردازی سرشاری دارد، با اندک تلنگری به شعر(نو) تبدیل می‌شود.

«سراسبان سوت کشید و پاسبان‌ها دویدند و در شاهراه صف بستند و جلوی جماعت را سد کردند، اما علامت، دیگر به خیابان اصلی پیچیده بود و پر جلو آن، به جماعت گسترده بر پشت بام مغازه‌ها و پیاده روها سلام می‌داد» (همان: ۲۹۷).

«ماری که از دیشب روی قلبش چنبره زده بود و خوابیده بود، سر بلند کرد به نیش زدن و گلپوش چنان گرفت که نتوانست جمله را تمام کند. اما چراغهای ذهنش روشن بود و او می‌دانست که دیگر هیچ کس در این دنیا نخواهد توانست آن چراغها را خاموش بکند. آب دهانش را فروداد و گفت: همه کارهایی را که می‌خواهید بکنید همین امروز بکنید... اگر حالا نکنید دیگر هیچ وقت فرصت نیست» (همان: ۲۹۲).

ماری که بر قلب زری چنبره زده استعاره از غم‌ها و اضطراب‌هایی است که در اثر مرگ یوسف به وی هجوم آورده است. چراغ‌های ذهن نیز اضافه استعاری است (ذهن مانند خانه‌ای است که چراغ دارد). در ضمن دو جمله آخر یکی از مقاصد اصلی نویسنده از طرح این داستان و درونمایه آن است.

«به خانه که آمدند، چند نامه تسلاً آمیز رسیده بود. از میان آنها تسلیت مک ماهون به دلش نشست و آن را برای خسرو و عمه ترجمه کرد: گریه نکن خواهرم. در خانه‌ات درختی خواهد روید و درخت‌هایی در شهرت و بسیار درختان در سرزمینت. و باد پیغام هر درختی را به درختی دیگر خواهد رسانید و درخت‌ها از باد خواهند پرسید: در راه که می‌آمدی سحر را ندیدی؟!» (همان: ۳۰۴).

تشییع جنازه یوسف بسیار جنجالی برگزار می‌شود اما با مخالفت مأموران دولتی مواجه می‌شود. یوسف مانند خیلی از قهرمانان مظلوم تاریخ شبانه در غربت به خاک سپرده می‌شود. درخت استعاره است از انسانهای آزاده و شجاعی مانند یوسف. سیمین دانشور باز توسط شخصیت کلیدی رمان خود به پیش‌بینی می‌پردازد: در خانه‌ات درختی (استعاره از خسرو) خواهد روید که همین درخت راه درخت پژمرده (یوسف) را ادامه می‌دهد. روزی خواهد رسید که همه چشم‌ها باز شده و همه گوش‌ها تیز می‌شود و آن موقعی است که جامعه و بشریت به سعادت واقعی خود می‌رسد... بحق پایانی زیباتر برای این رمان نمی‌توانست شکل بگیرد. پایانی که با استعاره‌ای زیبا و دل‌انگیز که هم احساسات مخاطب را برمی‌انگیزد و هم به‌خوبی بر درونمایه داستان تأکید می‌کند.

نتیجه‌گیری

رمان سووشون در کل، استخوان‌دارترین اثر سیمین دانشور است که با درونمایه‌ای هدفمند توانسته مخاطبان زیادی را به سمت خود جلب کند. مخاطبان با مطالعه این رمان به امیدواری رسیده و به آینده‌ای روشن می‌اندیشند. آینده روشنی که سیمین دانشور در این رمان سعی در شناساندن آن دارد. عشق، امید، دوستی و آزادی از مفاهیمی است که درونمایه رمان سووشون بر آنها تأکید می‌کند.

بر آثار وی حاکم است. این ویژگی باعث شده تا سیمین دانشور متن مشخصی داشته باشد. از طرف دیگر این ویژگی شاعرانه داستان‌های دانشور، با نوعی باور درونی خاص همراه است که به لطافت آثار او هرچه بیشتر افزوده است.

منابع

اردلانی، شمس‌الحاجیه (۱۳۸۷). «عامل زمان در رمان سووشون». *مجله زبان و ادبیات فارسی*. سال ۴. شماره ۱۰.

اسحاقیان، جواد (۱۳۸۵). *درنگی بر سرگردانی‌های شهرزاد پسامدرن*. تهران: نشر گل آذین. چاپ اول. حسینی کازرونی، احمد؛ کمالی، محمدرضا (۱۳۹۳). «بررسی بن‌مایه‌های تعلیمی و اخلاقی رمان سووشون». *فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر*. شماره پیاپی نوزدهم. صص ۷۹-۹۶.

دانشور، سیمین (۱۳۹۰). *سووشون*. تهران: خوارزمی. چاپ هفدهم.

دهباشی، علی (۱۳۸۳). *بر ساحل جزیره سرگردانی (جشن‌نامه دکتر سیمین دانشور)*. تهران: سخن. چاپ اول.

رحیمیان، هرمز (۱۳۸۸). *ادوار نشر فارسی*. تهران: سمت. چاپ ششم.

رنجبر، ابراهیم (۱۳۹۱). «جنبه‌های نمادین رمان سووشون». *مجله فنون ادبی*. سال چهارم. شماره پیاپی ۶. صص ۹۳-۱۰۶.

سرمشقی، فاطمه (۱۳۸۵). *رویکرد جامعه‌شناختی و فمینیستی در تحلیل رمان سووشون سیمین دانشور*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه. چاپ یازدهم.

فتوحی، محمود (۱۳۸۹). *بلاغت تصویر*. تهران: سخن. چاپ دوم.

قبادی، حسینعلی (۱۳۸۳). «تحلیل درونمایه سووشون از نظر مکتب‌های ادبی و گفتمان‌های اجتماعی». *دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات*. دوره جدید. شماره سوم. صص ۴۱-۵۴.

دانشور برای اینکه خواننده‌اش را در تماس نزدیک و ملموس با درونمایه، موضوع، حوادث، شخصیتها و اجزای داستانی نگه دارد، از تصاویری استفاده کرده که کمتر انتزاعی هستند. تصویرهای او واقع‌گرا و بیشتر تجسمی هستند. به همین خاطر تأثیر حسی بیشتری بر خواننده می‌گذارند. او برای ایجاد همدلی، احساس و تأثیر بیشتر داستان بر مخاطب، تصویرهای فراوان ساخته است. این رمان جنبه‌های تصویری بسیار قوی دارد که درونمایه داستان توسط این جنبه‌های تصویری بسیار جلوه‌گر شده است. تشبیه و استعاره دو عنصر کلیدی است که سیمین دانشور در رمان سووشون، بسیار از آنها سود برده است. در طول این رمان با تشبیهات و استعارات متعدد مواجهیم که مستقیماً با درونمایه مرتبط‌اند. از طرف دیگر با تشبیهات و استعاراتی برخورد می‌کنیم که به توصیف چهره‌ها و اشخاص، اشیاء و عناصر طبیعت و حالات و دیدگاه‌های درونی افراد و اشخاص داستان پرداخته است. اینگونه تشبیهات و استعارات چهارچوب داستان را بسیار هدفمند و مستحکم ساخته‌اند؛ به گونه‌ای که تشبیهات و استعارات دست به دست هم داده و یکی از نقاط قوت این رمان شده و درونمایه داستان را بسیار غنی ساخته‌اند. تصویرهای رمان سووشون شگفت و غریب نیستند اما متناسب با موضوع، شخصیتها، حالات و روحيات آنها هستند.

استفاده از عناصر تصویری بخصوص تشبیه و استعاره از علاقه‌مندی‌های سیمین دانشور است. دانشور با تشبیه و استعاره بیشتر کوشیده است که اشخاص، صحنه‌ها، روحيات و خلیقات را توصیف یا تعبیر کند؛ بنابراین تصویرهایش بیشتر مستقیم، روشن و واضح است. این تصویرها و توصیفها نثر رمان را تا حدودی شاعرانه کرده است. به نحوی که هرگاه یک نگاه کلی به آثار وی بخصوص سووشون می‌اندازیم، متوجه می‌شویم که جو شاعرانه خاصی

- قبادی، حسینعلی و همکاران (۱۳۸۸). «تحلیل گفتمان غالب در رمان سووشون». فصلنامه نقد ادبی. سال دوم. شماره ۶.
- کادن، جی. ای. (۱۳۸۰). فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر شادگان.
- کوچش، زلتن (۱۳۹۳). مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره. ترجمه شیرین پورابراهیم. تهران: سمت.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۷۶). جدال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور. انتشارات نیلوفر. چاپ اول.
- مستور، مصطفی (۱۳۹۱). مبانی داستان کوتاه. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۸). عناصر داستان. تهران: سخن. چاپ ششم.
- نظری، امینه (۱۳۸۹). تحلیل ساختاری رمان سووشون. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور.
- ولک، رنه؛ وارن، آوستین (۱۳۷۳). نظریه ادبیات. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ اول.
- یاحقی؛ محمدجعفر (۱۳۸۸). جویبار لحظه‌ها. تهران: جامی. چاپ یازدهم.

